



پرواداشتن از گناه بر اشرف آفریده‌ها شایسته است/ پیامد تربیت دینی

عالم با همه اجزایش در محضر خداست و بر ما نظارت داشته و گواه است و همه چیز در محضر و علم امام معصوم است پروا داشتن از نافرمانی و گناه بسی شایسته‌تر است بر آدمی که اشرف آفریده‌هاست!

عالم با همه اجزایش در محضر خداست و بر ما نظارت داشته و گواه است و همه چیز در محضر و علم امام معصوم است پروا داشتن از نافرمانی و گناه بسی شایسته‌تر است بر آدمی که اشرف آفریده‌هاست!

به گزارش خبرنگار مهر، در بخش قبلی این یادداشت تأکید شد آموزش و تربیت در بین مجموعه امور شکل دهنده زندگی آدمی، مهمترین و اثرگذارترین عامل شمرده می‌شود و باید با استعدادهای عالی فطری، هم‌آهنگ باشد. لزوم این هم‌آهنگی به طور کامل مورد تأیید عقل است.

اکنون ادامه ابن مطلب را با هم می‌خوانیم:

۲۴. پیامدهای تربیت دینی

با پدیدار شدن نگرش و اندیشه و باور آدمی، بسیاری از صفات برجسته‌ی اخلاقی و تربیتی، به دنبال آن تحوّل اعتقادی، بروز می‌نمایند که اشاراتی در گفته‌های باور مندان شده و خداوند به نقل آن‌ها پرداخته است.

سپاس و ستایش: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» [۱].

اخلاص: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ...» [۲].

تسبیح: «وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا...» [۳]، «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ...» [۴] «وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا...» [۵].

توکل: «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ...» [۶] «فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا...» [۷]، «قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» [۸].

اطاعت (پیروی): «أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...» [۹] «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...» [۱۰] مقابل آن‌هایی که از کافران می‌گفتند: «سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا»

ادب: «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» [۱۱] «قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ» [۱۲].

ارشاد: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْقَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا» [۱۳].

«وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...» [۱۴].

امر به معروف و نهی از منکر: «قَالُوا مَعذْرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» [۱۵].

یقین: «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ...» [۱۶].

امید بخشی، پای‌داری و صبر: «قَالَ... كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» [۱۷]. علامه می‌فرماید: «معلوم می‌شود در سختی‌ها، همیشه مؤمنین پای‌دار می‌مانند» [۱۸].

نیایش: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ» [۱۹].

۱-۲۴. آثار تربیتی این آیات می‌تواند بدین قرار باشد.

پس از اعتقاد قلبی و تحوّل اندیشه و نگرش، اقرار به زبان و بیان آن چه در دل است تا گواه درون باشد و جاری شدن آن دریافت‌ها و باورها در اعضا و جوارح و ظهور و تجلی آن‌ها در مرحله‌ی عمل است، تا دلالت بر نیت و باطن عامل و گوینده‌اش نماید، که علامه‌ی می‌فرماید: همان گونه که لفظ دلالت دارد، عمل هم دلالت دارد»

و این دلالت عملی، دعوت و فراخوان به کردار است. آن سان که دعوت گران و مصلحان خدایی انجام می‌دادند و این پروردگان شایسته نیز همان روش را بازتاب می‌دهند. صرف باور، سازنده نیست، آموزنده هم نیست! و کسی را خبر از نمان افراد نیست! آن چه ابراز می‌شود در گفتار و کردار، دلالت بر باطن دارد و هدف از نقل این گفتار شاید این باشد که این تربیت یافتگان در نقش الگوی رفتاری قرار گیرند، بر امکان تربیت، اثرگذاری تا آموزه‌ها، مربیان و ضمانت اجرایی بر پرورش شایستگان و تشکیل شهر نیکان در مرحله‌ی عمل (نه تن) گواه باشد.

به مقطعی از سرگذشت صالحان از زبان خودشان اشاره دارد تا بر شوق پاک دلان بیافزاید، کسانی که راه کمال و هدایت را به گام باور راسخ، اخلاص در عمل و ثبات در پیروی و... پیموده‌اند و از روی خیر خواهی به هم‌گنان از شرح حال و مقام خود می‌گویند، از قصه‌ی زندگی، باور خدایی، بندگی، اخلاص و تسلیم، شکر، راه دشوار اما پر سود تربیت، داستان شیرین زندگی، که برای هر کسی دیدنی و شنیدنی خواهد بود.

و می‌آموزد پس از باورمندی، اخلاص، پای داری، توکل، امید، پیروی و سپاس و ستایش باری تعالی به جهت توفیق و هدایت به سوی خیر و صلاح، از روش صلحاست و در گام بعد، امید بخشی و تقویت روحیه، پیدا کردن یقین، رعایت ادب، در حوزه‌ی اخلاق فردی تا رسیدن به ارشاد و پند گویی دیگران و نظارت بر کار کردهای دین داران در درون جامعه ضروری است، یعنی توجه به ایمان و عمل خود و باور و رفتار دیگران و جز این هر چه هست زبان است. «وَ الْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَصَّوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ» [۲۰]

و در طول زندگی، بردبارانه، دست نیاز به سوی او دراز نموده و زبان به نیایش می‌گشاید تا استعداد، شایستگی و توفیق برای انجام هر عملی که رضای او در آن است عطا فرماید و در نیایش این وارستگان می‌یابیم که نخست اقرار به ایمان و اسلام نموده و معاد را باورمندند، طلب آموزش گناهان خود نموده و از خواری اهل آتش می‌گویند و برای خود رهایی می‌خواهند. به هدف داری نظام هستی و معنی داری زندگی توجه داشته و خیر دنیا و آخرت، بردباری، پیروزی بر کافران و ستم گران نجات از میان مردمان، کفر پیشه، عمل صالح، توبه، شکرگزاری، مرگ به حال اسلام و همراه با نیکان و پاکان، ثبات قدم، تکفیر بدی‌ها، دعای خیر و اصلاح فرزند و پیشوایی ایشان، و دعای خیر در حق برادران دینی و نگه داری از آتش جهنم و خواری از روز رستاخیز را از آن شنوای هر دعا و پذیرنده‌ی هر خواهش، می‌خواهند در نهایت ادب بندگی! و راه توسّل و نیایش را می‌آموزند و این گفته‌ها به همراه بیانات معصومان از نیایش‌های پربار قرآنی است. می‌آموزند چه خواهیم؟ چگونه خواهیم! کی و کجا؟ چه قدر؟ و...؟! برای خود، دیگران و آیندگان! همه وقت و همه آن، با اخلاص و فروتنی، با تضرّع و بیم و امید! برای دنیا و آخرت، برای زندگی سعادت‌مند و مرگ شرافت‌مند، مرگ به حال اسلام و اعتقاد خدایی و...! این آموزه‌ها از زبان صدق این وارستگان شایسته در روح و جان هر بیدار دلی کارگر بوده و سازنده خواهد بود! و هدف خدایی نیز در ارسال رسل و انزال کتب همین تربیت شدن و هدایت یافتن انسان‌ها بوده و هست و بخشی از آن با نقل مقطعی از سرگذشت و فرجام رستگاران تحقق می‌یابد.

نقل قول، حکایتی است گزیده از زندگی، تاریخ، تجربه‌های تلخ و شیرین و پند و اندرز، آشنا سازی با سیره و سنت گذشتگان و نیاکان، انتقال ارزش‌ها به آیندگان، بیان آسیب‌ها، ارائه‌ی راه کارها و رویارویی با چالش‌ها و راه‌های برون رفت و... تا رسیدن به مقصود و مقصد نهایی!

۲۵. هدف نهایی تربیت دینی (پرستش الله)

خداوند متعال، خود هدف از آفرینش و تربیت آدمی را به روشنی بیان داشته است و آن هم پرستش و بندگی است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» [۲۱].

جنّ و انس را جز برای پرستش خود نیافریده ام.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» [۲۲].

ای مردم، پروردگارتان را که شما و پیشینیان را بیافریده است بپرستید، باشد که پرهیزگار شوید.

«وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» [۲۳].

و پروردگارت را پرستش کن تا لحظه‌ی یقین فرا رسد.

«وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» [۲۴].

و مرا بپرستید، که راه راست (بندگی) این است.

و در ادامه به راز بعثت فرستادگانش اشاره دارد تا انسان‌ها را از یوغ بندگی هر طاغوتی آزاد سازند.

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» [۲۵].

به میان هر ملتی پیامبری مبعوث کردیم، که خدا را بپرستید و از اطاعت طاغوت دوری جوید.

و بندگی را با اخلاص می‌خواهد و می‌فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا لِيَّاهُ» [۲۶].

و پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و هر که سر بر آستان ربوبی سایید به مهر دوست رسیده و به نیکی بندگی می‌کند: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَهَمَّهُ حَسَنُ الْعِبَادَةِ. [۲۷] هرگاه که خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد، نیکو پرستیدن را بدو الهام می‌کند.

قال رسول الله لا عبادة إلا بيقين. [۲۸] عبادت فقط با یقین تحقق می‌پذیرد.

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ مَعْرِفَتُهُ، وَ أَصْلُ مَعْرِفَةِ اللَّهِ تَوْحِيدِهِ. [۲۹]

نخستین گام عبادت خداوند، شناخت اوست و ریشه‌ی شناخت خداوند، اعتقاد به یکتایی اوست.

قال رسول الله: أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ. [۳۰]

خدا را طوری عبادت کن که گویا او را می‌بینی که اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.

قال علي: لا حَيْرَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ لَا عِلْمَ فِيهَا. [۳۱]

عبادتی که خالی از معرفت باشد خیری در آن نیست.

قال السَّجَّادُ: لَا عِبَادَةَ إِلَّا بِالتَّقْوَى. [۳۲].

هیچ عبادتی ارزش‌مند نیست، مگر در پرتو بصیرت یافتن [در مسایل دینی].

قال الصادق: السُّجُودُ مُنْتَهَى الْعِبَادَةِ مِنْ بَنِي آدَمَ. [۳۳]

سجده، نهایت مرحله عبادت آدمیان است.

۲۶. آثار تربیتی گفته‌های پدیده‌های بی‌جان و جان دار

با این رویکرد نخست به آثار تربیتی آیات نقل قول از سوی پدیده‌های بی‌جان (آسمان و زمین، دوزخ، اعضا و جوارح)، سپس مجردات (فرشتگان) و موجودات مادی نامحسوس (شیطان و اجنه) و جان داران مادی محسوس (مورچه و هد) می‌پردازیم:

الف : پدیده‌های بی‌جان

۱. آسمان و زمین

نکته‌ی قابل استفاده از فرمان خداوند بر شتافتن آسمان‌ها و زمین به سوی خویش: "فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا" این پاسخ تسلیم و شتافتن به سوی خدا با شوق هرچه تمام و با کمال میل از سوی آسمان‌ها و زمین: «قَالُوا أَتَيْنَا طَاعَتِينَ»، اگرچه خداوند متعال خود به این حقیقت تسلیم آسمان‌ها و زمین گواهی کرده بود [۳۴] اینک از زبان خودشان در حوزه‌ی تربیت آدمیان، حال تسلیم و شتافتن با شوق به سوی خداوند آن‌ها را نقل می‌کند شاید هدف خدای حکیم از طرح این پرسش و پاسخ، بروز دادن حالت تسلیم و خشوع آفریده‌ها در برابر مقام کبریایی ربوبی و زنگ بیداری و خودیابی و خودباوری انسان در مجموعه‌ی نظام هستی باشد. و چه بسا به نقل سخن زمین در واپسین لحظات عمر خود و آستانه‌ی بریایی رستاخیز اشاره دارد: "يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا" بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا [۳۵] و آن روز است که زمین خبرهای خود را باز می‌گوید چرا که پروردگارت به او وحی کرده است.

نخستین خبرش وقوع قیامت است خبر دیگرش که دنیا پشت کرده است و ترس و هراس بزرگ روی آن می‌تواند خبر دیگرش باشد. سپس آن چه در روی آن انجام شده! در حدیثی پیام بر اسلام فرمودند: «آیا می‌دانید اخبار آن چیست؟ گفتند: اخبار آن این است که بر هر بنده‌ی خدا، مرد یا زن گواهی می‌دهد که بر پشت آن چه کرده است! و می‌گوید که کار فلان روز او فلان بوده است و هم چنین فرمودند: از زمین محافظت کنید که آن مادر شماس است هیچ کس در آن نیست که کار نیک و بدی انجام دهد مگر این که زمین خبر گزارش باشد». [۳۶]

انسان با لرزش‌های سهم‌گین زمین فریاد برآورد که زمین را چه شده است؟ این گونه لرزش دارد! و چون با شهادت دادن زمین رو به رو می‌شود مانند اعضا و جوارح و دیگر گواهان مدهوش می‌گردد. "در چنین روزی خداوند به زمین اذن اخبار می‌دهد و به آن الهام می‌شود آن چه را می‌دانی بیان کن! بنابراین زمین در دنیا شعور و آگاهی دارد و در این عرصه (دنیا) تحمل شهادت می‌کند تا در روز رستاخیز بتواند آن را ادا کند. [۳۷]

پس شهادت زمین به این معنا نیست که خداوند در قیامت این‌ها را از کردار بندگان آگاه کند و آنگاه اذن سخن دهد تا باز گویند. قطعاً این گونه شهادت مسموع نیست و استماع هم کامل نیست و بندگان می‌توانند اعتراض کنند که این‌ها را اینک آگاهی دادی و در صحنه‌ی عمل نبودند و چیزی را ندیدند و این شهادت پذیرفتنی نیست چون مسبوق به تحمل شهادت نبوده است. پس شهادت دادن فرع بر وجود علم و آگاهی است و گواهان روز قیامت با علم از رفتار ما خبر می‌دهند در دنیا تحمل شهادت نموده و در آخرت آن را ادا می‌کنند.

و نکته‌ی دیگر شاید در کنار این آیات [۳۸] این باشد: "استفهامی است توییحی به داعیان رفع استبعاد ناباوران رستاخیز و خطابی است بر سبیل عتاب بر مشرکان که می‌گفتند: "أءَآ لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ إِذَا كُنَّا عِظَامًا تَحْرَهُ". و اشاره به تفصیل آفرینش آسمان دارد و در تثبیت این معناست که آفرینش آسمان شدیدتر از خلقت شما بوده است. [۳۹] و پس از گفت و شنود حضرت موسی "ع" با فرعون و ندای "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ" فرعون، می‌فهماند: ای انسان سرکش، یعنی: از غرور و ادعای خدایی خود دست بردار، آفریده‌هایی سخت‌تر و شدیدتر از تو نیز هست!

و درباره‌ی زمین هم اشاره دارد که با غرور خود ای آدمی نمی‌توانی زمین را بشکافی و از نظر رفعت به بلندی کوه‌ها برسی و مباحث ورزی! پس با کبر و خود پسندی و خود بزرگ بینی در آن راه مرو! [۴۰] و این دو (آسمان و زمین) با این وصف از زبان آفریدگار، خود به زبان تسلیم آمده و سخن می‌گویند تا به آدمی بفهمانند، ما با این وصف در مقام تسلیم به شوق فرمان حق آمده و آماده‌ایم (بدون اکراه) و تو با همه‌ی ناتوانی‌هایت چرا تسلیم نباشی؟! و از زبان خود این‌ها شنیدن جاذبه‌ای افزون‌تر خواهد داشت! نقلی است مستقیم و بدون روایت‌گری.

یعنی، همه‌ی پدیده‌ها در نظام هدف‌مند آفرینش به سیر خود می‌پردازند و کرنش و خضوع دارند و تو ای انسان، امانت‌دار خدا، مسؤول و جانشین او در زمین، در این مجموعه، علاوه بر رسالت و بار امانت و مقام جانشینی و کرامت، هم سان سایر پدیده‌ها و آفریده‌های جهان آفرینش بایسته است در مقام تسلیم و سجود و کرنش در آبی، چرا که علت و انگیزه‌ی همه آفرینش و پدیده‌های هستی برای دانستن تو (... لِتَعْلَمُوا) [۴۱] و پرستیدن (لِيَعْبُدُونَ) و بندگی خاص تو بوده است. تویی که گل سرسبد آفرینش هستی!

سزاست کرامت خویش دریابی و در آستان حضرت دوست از سر شوق به بندگی پردازی و افتادگی آموزی اگر طالب فیض رحمانی!

و این غفلت زدایی برای انسان ناسپاس، نادان و آزمند و شتاب‌زده به تعبیر قرآن ضروری است تا به خاطر خدا به خودآید، خودیابی یعنی خداشناسی!

بیان این نقل قول از زبان اعضا و جوارح آدمی "أَنْطَقَ اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ" در اعتراض به گواهی آن‌ها از سوی خداوند تبارک و تعالی، شاید این هدف متعالی و مقدس نهفته باشد که به انسان دور اندیش و فرجام نگر بیاموزد، به شدت مراقب حال و مقال، اندیشه و باور، گفتار و کردار خود در طول زندگی باشد، سر در جیب مراقبت فروبرد و در کمین خصم نفس بنشیند و در هر سرکشی و نافرمانی او، دام فتح بروی بگشاید، در نهان جای جهان نیز، آن کار دیگر نکند!

مسعده بن حدقه از امام صادق روایت کرده که امام علی (ع) در خطبه‌ای که اوصاف قیامت را توصیف می‌کردند فرمودند: "آن روز بر دهان انسان‌ها مهر می‌زنند، دیگر کسی سخن نمی‌گوید: بلکه دست‌ها به سخن در می‌آیند، پاها خود شهادت می‌دهند، پوست‌های بدن آدمی سخن می‌گویند که در دنیا چه کرده‌اند، در نتیجه «لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا» هیچ کس نمی‌تواند جریانی را از خدا پنهان دارد" [۴۲] "و شهادت اعضا و جوارح بر ضد آدمی نشان از این است که جرم را انسان مرتکب شده و اعضا و جوارح ابرارند و با عامل اصلی متفاوتند، یعنی این‌ها اقرار به گناه نمی‌کنند بلکه شهادت می‌دهند که انسان مجرم است." [۴۳] «الْيَوْمَ نَحْتِمُ عَلَى أَقْوَاهِهِمْ وَتَكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» [۴۴]

امروز بر دهان آن‌ها مهر می‌زنیم و دست‌های شان، با ما سخن می‌گویند و پاهای شان بدان چه فراهم می‌ساختند گواهی می‌دهند: این آیه نشان می‌دهد با آگاه شدن انسان از گناه خویش لب به انکار می‌گشاید و مهرخاموشی زده می‌شود بر دهان ایشان و آن گاه دست و پاها لب به سخن می‌گشایند و بر ضد انسان گواهی می‌دهند و اهمیت این آگاهی از شهادت این اعضا بر آدمی در این است که انسان باور کند اعضا و جوارح همانند سایر گواهان از جنود الهی هستند به فرمان ایزدی همیشه و همه جا همراه او و از خود او هستند، حاضر و ناظرند و فردای روز زبان به گواهی بر ضد او خواهند داد و این آگاهی موجب می‌شود به گرد گناه نگردد و مراقب حال و نفس خویش در همه حال باشد. «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» [۴۵] روزی که زبان‌ها و دست و پاهای شان بر آن چه انجام می‌دادند شهادت می‌دهند.

همان زبانی که در آیه‌ی پیش مهر خورده بود تا از انکار آدمی مصون بماند این جا به سخن در می‌آید «یعنی نخست سایر اعضا بدن». غیر از زبان گواهی می‌دهند و چون که همه چیز آفتابی شد زبان به اعتراف حقیقت گشوده می‌شود. [۴۶]

و به نظر علامه، شهادت در این آیه، شهادت بر همه‌ی گناهان به وسیله‌ی اعضا و جوارح مناسب با هر گناهی است. [۴۷] و خود گفته بود حال آن روز نطق و بیان موجودات و پدیده‌ها را «لَا يَكْتُمُونَ إِلَّا مَنْ أَدْنَى لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» چیزی نمی‌گویند جز با اجازه‌ی حق تعالی و هرچه هم گویند جز راست نخواهد بود! [۴۸]

اقرار و اعتراف اعضا و جوارح می‌آموزد که در پیدا و پنهان، خویشتن‌دار باشید و پرهیزکار، علاوه بر رصد دوست پرده‌پوش و رازدار و بسی بردبار، بسیاری از فرشتگان، کارگزار ثبت و ضبط باورها، اندیشه‌ها، گفته‌ها و شنیده‌های ماست، همه هنگام می‌کوشند، بی‌درنگ! وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ، کراماً کاتبین [۴۹] قطعاً بر شما نگاه‌بانانی هست. نویسندگان ارجمند

و در کنار این نگارندگان پرتوان و نظارت و علم ربوبی، اعضا و جوارح خود نیز، بهترین گواه و راست‌گوترین شاهدند، شهودی از روی علم و بینایی و... که اگر گویا شوند و دیده‌ها و شنیده‌ها، یادداشت‌ها و برداشت‌ها به نمایش گذارند خواهی دید؛ هیچ کوچک و بزرگی فروگذار نشده است. «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً» آن گاه آرزوی واهی سراغت می‌آید، ای کاش فاصله‌ای بس دور و دراز افتد میان تو و کردار ناپسندت (امداً بعیداً) [۵۰].

و ترسیم این صحنه از روز حساب در آستانه‌ی دوزخ، یاد آور نمادین دادگاه این سرای بی‌داد است، که برای اثبات جرم بزه‌کار به یافته‌ها، اقرار و قراین روی آورند و اگر گواهانی باشند به حضور طلبند و آن گویند به سوگند راست، که زبان گناه کار باشد و حکم عدل از سوی داور! جای دروغ انگاری نیست! از خود است! پاره‌ی تن! همان پیکره‌ای که روزی عزیزش می‌داشتی، از ارزش‌های پایدار خویش به خوشی‌هایش (اگرچه گذرا) می‌گذشتی، با هر که می‌نشستی، هر چه می‌خواست می‌نمودی، و هر چه می‌گفتی، می‌شنیدی، می‌رفتی و می‌خواستی، همه و همه در رضامندی آن‌ها بود!

این‌ها تو را یاری‌گر بودند و مدرسان، تا به خواسته‌هایت نایل آیی و امروز از سخت‌ترین گواهان معترض و دادخواهان بی‌گذشت‌اند! بینا بودند و دانا، حاضر و ناظر! چه جای اعتراضی؟! جز سکوت پر از شرم و آزر، از این همه تباهی و روسیاهی، جز پذیرش گناه در دادگاه دادار، راهی نیست! و آموزه‌ی پربهای دیگر این شهادت از سوی اعضا و جوارح آدمی. پرده از این حقیقت بر می‌دارد که هر چه برای رضای نفس کوشیدی، خواهش‌هایش را به اجرا در آوردی، تسلیم سفارش خام و پر مخاطره‌ی آن شدی، به تن‌آسایی، لذت‌جویی، سرکشی، غفلت، عیش و نوش، پلیدی و ناپاکی پرداختی، در پرتو خود فراموشی، خدای را از یادبردی، محروم و دنیا دوست گشتی، آزمند و سیری ناپذیر و اینک در می‌یابی که از همه‌ی آن نوش‌ها، نیسی! و

سازها، تنها سوزی مانده! و لباس خواری بر تو پوشانده و سوی آتش کشانده! و اعتراض تو وارد نیست! "لِمَ شَهِدْتُمْ؟" و نکته‌ی دیگر شهادت اعضا و جوارح بر این است که انسان به مانند زندگی دنیایی خود در آن سرا زبان به خواهش، توجیه وجیه می‌کند، وعده می‌دهد، فریاد می‌زنند (إِذَا هُمْ يَجْتَرُونَ) [۵۱]. "إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ" [۵۲] قال رَبِّ ارْجِعُونِ [۵۳] لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِي مَا تَرَكْتُ [۵۴] اعتراف می‌کنند [۵۵]. و خدای دادگر همان صحنه‌ی دادرسی به مانند محاکم دنیایی را برایش مجسم می‌کند تا همه‌ی شهود علیه او گواهی دهند و راه اعتراض و انکار او را ببندند و حکم قطعی است و فرصت جبران و تجدیدنظر خواهی هم نیست! یعنی از همین اعضای زبان بسته پروا کن که فردای روز زمان به سخن می‌گشایند و بد صد تو شهادت می‌دهند.

و اگر انسان‌های باورمند و فرجام نگران، نگران بنگرند بر فردای خویش و سرانجام این ره گم کردگان دنیا دوست و عیش طلب! هرگز در رضای نفس نکوشند، که این خاموشی گواهان را اعتماد نشاید، امروز لذت خرد و آسایش طلبند، فردای روز به ارزانی تو را فروشنند، علیه تو قیام و شورش نمایند و به جرأت و جسارت بخروشند تا سوی آتش اندازند! پس؛ قدر و قیمت خود بدار و در داد و ستد پربهای عمر بکوش تا آن چه می‌ستانی خوشنودی دوست باشد و ارادت او! ای گرفتار آمده به کردار خویش! چونکو بنگری، همه‌ی جهان را مایه‌ی پند شمری، که صحیفه‌ی خدا «مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» است.

۳. دوزخ

بیان حق تعالی در قالب پرسش از جهنم که آیا پر شده‌ای؟ "هل امتلأت؟" و پاسخ "هل من مزید! آیا هنوز (فزون بر این) هم هست؟ و نقل گفته‌ی بدترین جای‌گاه، هول انگیزترین اقامت گاه با آتشی سوزان، گنجایشی بالا با آمادگی زیاد برای پذیرش اهل! این پیام بیم و نهیب غفلت زدا را می‌رساند که هیچ گریز و گزیری از این جای گاه پر درد و رنج نیست! همه گرد آیند و به غل زنجیر در آیند و سوی آتش افکنده شوند، دیر آمدن و زودرفتن، کم یا زیادی هم گنان، شمار افزون بر شمار دوزخیان، از آزمندی آتش نکاهد! یعنی پافشاری بر هر گناه و پزه از هر نوع و هرچه و هرجا، کفر و شرک به ذات پاک یزدان، آدم کشی، خود کشی، ستم، محروم آزاری، دین ستیزی، حق گریزی و بسیاری از عصیان‌ها را وعده آتش است و این تصویر، تحقق تمثیلی از آتش زبانه کشیده‌ی جهنم است!

چون که زندگی انسان در آخرت به نحوه‌ی زندگی و تربیت یافتگی او در دنیا وابسته است و میان این جهان و آن جهان رابطه‌ی وثیق و عمیق است و اصولاً اعتقاد به نظام اخروی آن گاه به عنوان مبنای تربیت به حساب می‌آید که بین زندگی انسان در دنیا و آخرت ارتباط باشد. از منظر قرآن کریم، میان اعمال و رفتار انسان در دنیا و نتایج اخروی آن‌ها نه تنها رابطه بلکه رابطه‌ی عینی وجود دارد و صورت اخروی اعمال و رفتار ما در دنیا در آن نشئه تجسم پیدا می‌کند و این مطلب از منظر تربیتی بسیار در خور توجه است. پس هر کس در آتشی که خود فروخته می‌سوزد و دوزخ ظهور و بروز اعمال پیش فرستاده‌ی ماست و سیر ناپذیری او را باید در آزمندی خود در دنیا بجوییم. آن جا هر چه هست فریاد و شیون است، یاری طلبی است [۵۶]، مهلت خواهی است [۵۷] امان یابی است برای لختی آسایش [۵۸]! آرزوی واهی برگشت است، جبران مافات و اصلاح ماترک [۵۹]، کرداری دگر گونه نسبت به پیشین [۶۰]، پشیمانی از یارگزینی [۶۱]، بازماندن از پیروی رسول [۶۲]، عدم برپایی نماز [۶۳]، نشانندن نیازمندی بر سرخوان و سفره‌ی نعمت [۶۴]! «و صدها پزه و نافرمانی... [۶۵]» که در برابر ابراز نیاز و راز و دست گیری و... پاسخ آید: «فَاحْسَبُوا» خفه [۶۶]! زبان به کام گیرید و دم فرو بندید، شما را عادت به توجیه وجیه است، وعده دادن و امروز و فردا کردن، این‌جا آن سرای نیست و فرصت عمل کسی را نمانده!

شاید نقل سخن دوزخ این اثر تربیتی را داشته باشد که آدمی از زبان خود آن بشنود به عنوان ظرف مجازات و تجلی گاه خشم و عذاب الهی و یکی از جنود خدایی و جایی که همه‌ی پلیدی‌ها و پلیدکاران به منصفی ظهور می‌رسند و با پیش فرستاده‌ی خود، هیزم آتش دوزخ‌اند. (ما قَدَمْتُ يَدَاهُ) (فَكَانُوا لِحَبْتِمِ حَطْبًا) [۶۷]. آتشی که در انتظار است و شعله‌های شررش را عطشی است بی پایان و افزون خواهی می‌کند و قهر و غلبه‌ی الهی است، خود از حال خویش می‌گوید تا خطر را جدی‌تر احساس کنیم که او را رحمت و شفقتی نیست!

و در انتظار ما لحظه شماری می‌کند و چه بسا در کمین است. نکته‌ی ای که خدای متعال گواهی کرده است که: "مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ" [۶۸]. لَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، [۶۹] "إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا" [۷۰] مرکز کمین و مرتع جزا، سنتی الهی و نظامی مقرر شده که هرگز آن را دروغ و انکار نخواهد یافت. استفاده می‌شود که جزای روز نشور به دوگونه است: نخست خود عملی است که انسان امروز مرتکب می‌شود و به صورت جزا و مکافات درست و شایسته در آخرت برای او تجسم پیدا می‌کند مثل آتشی که در خانه‌ی خود روشن می‌کند و مایه‌ی سوختن او می‌شود یا درخت میوه‌ای می‌کارد و از میوه‌اش بهره‌مند می‌گردد. گونه‌ی دوم پاداشی که خداوند به فضل خود برای صالحان در بهشت مقرر کرده برای يك حسنه و کار نیک ده چندان پاداش می‌دهد.

ب. مجزّات

با توجه به این که نگرش و نگارش ما، بر پایه‌ی جهت‌گیری‌های تربیتی است و مجردات (فرشتگان) از ویژگی‌های مادی، (اثر پذیر، دگرگونی، کمال تدریجی، عقل و دانش اکتسابی، غفلت و نسیان، خواب و خور، خشم و شهوت) دل بریده‌اند. به کمال رسیدگانی که ذات‌شان از دگرگونی به دور است، نماد قداست و مظهر پاکی‌اند و در همه حال زبان به نیایش گشوده و قامت به طاعت تا کرده‌اند، شاید قصد خدای حکیم از بیان گفته‌های ایشان، معرفی الگوهای پاکی، قداست و تسلیم و دایم به قیام و قعود را به آدمی معرفی نماید، چون انسان نیز با فطرت سلیم و خدایی خود گرایش به پاکی داشته و می‌تواند به این اسطوره‌ها نظر غبطه‌ی خویش را بیافکند و در پرتو آن به خود آید!

و این خود باوری، او را به معرفت نفس و خدا شناسی می‌رساند و از خدا فراموشی باز می‌دارد و هدف تربیت الهی و مرتب‌ان پرمهرش نیز بر آورده می‌شود. شاید آفریدگار مهربان خواسته با نقل بیان این‌ها بفهماند، ای انسان! تو خلیفه و جانشین من در زمین هستی، از روح خود در کالبد تو دمیدم، وجودت پرتوی از وجود من است، بیا و از سر اخلاص و تسلیم بندگی کن و به ایشان بنمای که نه آنی که می‌پنداشتند! همانی که من می‌دانستم! «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» [۷۱] شاید می‌خواهد بیاموزد از روی مهر و افق دید بشر را به سوی دوردست‌ها بگشاید که همه‌ی عالم محسوس و نامحسوس، لاهوت و ناسوت، مُلک و ملکوت و همه و همه به حمد و ثنا و تسبیح و تنزیه او می‌پردازند [۷۲]، سزا نیست گرامی‌ترین آفریده در مجموعه‌ی نظام هستی [۷۳]، صبح و شامی به بی‌خبری و غفلت سپری کند.

این‌ها همه، با همه‌ی قداست و کمال ذاتی خودشان، هم راه و هم سو با خداوندگار، همه هنگام زبان به درود و ثنا و سلام و صلوات بر فرستاده‌ای می‌فرستند که الگوی رفتاری است با اخلاق نیکو و عظیم خود (انک لعلى خلق عظیم [۷۴]). «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...»، پس سزاست شما امت نیز او را پیرو به قدم باشید نه دم! و اگر بکوشی در راهی که نمایانده‌ایم، راه‌نمایی که گسیل داشته و منشوری که فرو فرستاده‌ایم به چکاد هستی شناسی و باورمندی و یقین خواهی رسید، به جایی که از این‌ها نیز گوی سبقت، به سرعت برایی! و این‌ها با نهایت ادب و فروتنی به محضر انسان کامل و معصوم می‌رسند و برای آدمیان در همه آن طلب آموزش می‌کنند و در خدمت کمال و تربیت بشری هستند.

ج. موجودات مادی نامحسوس و نامرئی

۱. شیطان

ره آورد دیدن و شنیدن این سخنان از زبان شیطان و گزارش خدای متعال از زبان او، شاید روح کاوش و حقیقت جویی و دریافت آگاهی با کم‌ترین واسطه (بلکه بدون واسطه) به رسم زندگی مادی است، حتی درخواست پیام بران نیز برای دیدن به چشم تا رسیدن به طمأنینه و یقین، حکایت از این روح آدمی دارد. و خداوند به نقل آیات پرداخته تا از زبان خود شیطان بشنویم، گویا می‌بینیم، با ما بی‌پرده و واسطه و میانجی سخن می‌گوید، مخاطبش هستیم، تنها حکایت و پند خیرخواهانه از سوی حق تعالی نیست! شاید هدف این بوده که واسطه را حذف کند. رو در رو بشنود سخن او را و بداند که اگر او نیز با شیطان کاری ندارد. چه بسا شیطان با او کار دارد و باور کند این دشمن دیرین، ماهر و سوگند خورده را که از هر سو بر سر راهش کمین کرده و از هر سو حمله می‌کند [۷۵].

و آسیب شناسی راه هدایت و ضلالت و عوامل بازدارنده برای آدمی ضروری است.

و در تمام صفات ناپسند مانند عجب [۷۶]، فخر فروشی [۷۷]، حسادت [۷۸]، کینه توزی، [۷۹] عصیان و فسق [۸۰]، حيله گری و نفاق [۸۱]، پیش گام بود. [۸۲]

و مرزهای ورودش را اعلام می‌کند پس از کمین بر سر راه آدمی: «ثُمَّ لَاتِيْتَهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ...» [۸۳] آن گاه از پیش رو و پشت سرشان از طرف راست و چپ شان به سراغ آن‌ها می‌آیم. چون محل ورود شیطان، دل آدمی است این جهت‌ها جغرافیایی نیست. آینده که پیش روست می‌ترساند. گذشته که پشت سر است، از راست، به به جهت توان مندی‌ها و چپ به خاطر کاستی‌های آدمی است که وارد می‌شود. [۸۴]

"چون از هم‌ه‌ی راه‌ها و حمله چهار جانبه بود از طرف شیطان، دل فرشتگان به حال آدمی بسوخت [۸۵] و فرمان آمد دو راه باز است بالا و پایین! یا دست بر دعا و نیایش یا سر بر سجده نهادن!

پس این دشمن قهار با کینه‌ای دیرینه، سوگند خورده که از فریب و گمراه ساختن بندگان خدا، در همه‌ی زمین و زمان، از هیچ کوشش و تلاش و از هیچ ابزار و دست آویزی، کوتاهی نخواهد کرد، کسی را مصونیت از شرّ و نیرنگ هزار رنگ او و دست نشانده‌گانش نیست، جز بندگان خاصّ و مخلصان درگاه دوست.

- خود این ملعون در پندی به حضرت نوح^ع می‌گوید: در سه حالت به بنده نزدیک‌ترم، درحالت خشم، در داوری و اندرز میان دو نفر و در میان زن و مرد (نامحرم) درخلوت، به گونه‌ای که کسی نباشد. [۸۶]

۲. جن

خداوند درباره‌ی رسولان جن [۸۷] و شنیدن قرآن از سوی اجته [۸۸] ایمان به پیام بر اسلام [۸۹]، اجته‌ی غواص [۹۰]، بتا [۹۱] سپاهیان جن [۹۲]، قدرت جن [۹۳]، عروج و استراق سمع، [۹۴] دشمن‌های انبیا [۹۵]، اجته‌ی مبلغ و پیام رسان [۹۶]، و به هنگام تلاوت آیات قرآن و گوش دادن به آیات فرمان داده بود [۹۷] همه‌ی انس و جن را! گواهی داده بود و برای باورمندی به وجود این موجودات که در فرهنگ‌های مختلف مردمان زمانه آمیخته با داستان‌پردازی‌ها و پندارهای واهی شگفت‌انگیز هم بوده، سعی کرده بدون واسطه به بیان گفته‌های ایشان بپردازد تا انسان‌ها با ویژگی‌ها، باورها، گرایش‌ها و فرمان برداری آنان آشنا گردند ضمناً انسان به وجود موجودی نامحسوس و مکلف علم پیدا کند، که در بسیاری از حوزه‌ها چون، ایمان و کفر، کیفر و پاداش، دعوت به نظارت، شایسته و ناشایسته، هدایت و گمراهی هم سان او هستند و مشرکانی دارند به ابلاغ و امر و نهی می‌پردازند، عبادت و بندگی دارند، و به رفتار هم نوعان خود احساس تکلیف نموده و به ارزیابی و نظارت می‌پردازند و انسان در این قافله سالار تنها نیست! بلکه می‌فهماند انسان‌ها را که، فردای روز در صورت نافرمانی و اهل دوزخ شدن با این گروه گرد هم آیند و جهنم را پر کنند، امروز بسیاری از شنیدن نام او بیم دارند یا ساده اندیشان را بیم می‌دهند، فردا هم نشین آنان خواهند بود! چه بسا می‌آموزد؛ خیلی دل خوش به پرستش‌ها و نیایش‌ها و بندگی خود نشوند و خدای را متّی نهند به عنوان اشرف آفریده‌ها! و هم سو با همه‌ی آفریده‌ها و مجموعه‌ی نظام هستی به هدف نهایی آفرینش چشم بدوزند و یکتا آفریدگار را بندگی کنند [۹۸]. علاوه بر این شاید برخورد گروه اجته نیز اثر گذار بوده و به عنوان معرّفی الگوهای رفتاری که به شایستگان از خود بنگرند و پیروی شان نمایند چون به قرآن و پیام بر اسلام باورمند هستند.

پیام‌های آموزنده‌ی این نقل قول‌ها از سوی خدای متعال و از زبان پریان، بسی ارزش‌مند است که به شماری اشارتی می‌رود:

- ژرف اندیشی در دیده‌ها و شنیده‌ها، تشخیص خیر و صلاح، راه راست هدایت‌گری و اثر گذاری با شنیدن کلام وحی و دریافت پیام‌های آن و اقدام به پیام رسانی و دعوت‌گری از شنیده‌های سودمند و اثر بخش به حال محرومان و جامعه. [۹۹]

- سکوت برای شنیدن و دریافت دقیق آموزه‌ها و حریم و حرمت نگه داشتن برای کلام خدا که فرمان است به هنگام تلاوت آیات، سکوت برگزینید شاید مورد رحمت الاهی قرار گیرید: «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أُنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» [۱۰۰]

- انذار از پی آمده‌های بی ایمانی و سرزنش منحرفان و گروندگان به باطل و تکذیب مشرکان.

- دعوت به گرایش و باورمندی به قرآن به عنوان کتاب هدایت، پروردگار عالم [۱۰۱] و نازل کننده کتاب، رسالت و نبوت پیام بر و شریعت اسلام برای یافتن راه حقّ و تسلیم شدن در محضر ربوبی و وعده‌ی نجات در سایه سار باور خدایی. [۱۰۲]

- تسبیح و تنزیه ذات اقدس باری تعالی و دور دانستن از شرک و توبیخ مشرکان. [۱۰۳]

- سرزنش دیوانگان و نابخردان منحرف خود و ایجاد حساسیت برخورد با اندیشه‌ها برخوردها و باورهای نادرست و تلاش برای تصحیح اندیشه‌ها، آرمان و عمل هم‌گنان. [۱۰۴]

- پیدا کردن یقین و علم قطعی به ناتوانی خود در نستوه سازی و ناتوان گردانی خدای متعال در زمین با نافرمانی و سرکشی و عدم امکان پر گشایی به آسمان و گریز از قلمرو قدرت و فرمان ایزدی. [۱۰۵]

- گرایش به قرآن و آموزه‌های رشد دهنده‌ی آن به محض شنیدن و ایمان بی درنگ. [۱۰۶]

- طرح مشکل استراق سمع و بررسی روی داد مربوط به اهل زمین و انگیزه و پی آمد خیر و صلاح بودن یا مایه‌ی رشد آن از سوی پروردگار حکیم. [۱۰۷]

- تمایز میان شایستگان و ناشایستگان، باورمندان و ناباوران، روش‌ها و مسلک‌ها و تفرقه و اختلاف‌های موجود در حوزه‌ی اندیشه و باور و... [۱۰۸]

- توجه به پی آمدهای پناهندگی به نا اهلان از جمله بروز گناه ترس، خواری و فرومایگی و سقوط از جای گاه پیروی و تسلیم مقام خدایی. [۱۰۹]

- گواه بر باور دیرین خود نسبت به کتب و شریعت آسمانی پیش از بعثت رسول اسلام و منشور جاوید آن حضرت که تصدیق گر همه‌ی کتب و شرایع پیشین است. [۱۱۰]

- خودشناسی، خودباوری، شناخت مقام و موقعیت خالق و تسلیم شدن تا پلیدی‌های درون به نورباور خدایی بزدايند و آرمزیده‌ی درگاه حق گردند و از عذاب و خشم الاهی در امان باشند. [۱۱۱]

د. جان داران (مادی محسوس)

۱. مورچگان

بیان این حکایت که موری با رسیدن لشکریان حضرت سلیمان به سرزمین مورچگان گفت: به لانه‌های خود روید، زیرا سلیمان و لشکریانش نادانسته شما را لگدمال نکنند [۱۱۲]. از سوی خدای متعال یادی نیک از موجودی خیرخواه، مسؤول و دگراندیش است، بی تفاوت به وضع سرنوشت هم گنان نیست، به طور فطری و غریزی از احساس خطر می‌رهاند، ارشاد می‌کند، امر به معروف و نهی از منکر دارد! هشدار می‌دهد، برای اصلاح و سالم سازی فرد و جامعه می‌کوشد، از بروز آفت‌ها، بلاها، گرفتاری‌ها، دام و خطر دشمن در کمین (دانسته یا نادانسته) می‌رهاند، آگاه سازی این موجود در مقام ایفای مسؤولیت در ایمن سازی حیات مورچگان درسی است در کلاس زندگی برای آنانی که کنج عافیت می‌طلبند و هر کار را به اهل خود می‌سپارند و می‌گویند!

سلیمانی با آن سلطنت، خیل عظیم سواران، حشم و خدم، از پری و پرنده! با موری سر راه برخورد می‌کند، یعنی، هر چه داری و هر چه هستی، باید زیر پایت را بنگری! موری نیازاری، حرف‌هایش بشنوی، درس‌ها بگیری، شاید تو را خنده آید ولی توان فهم و بیان او تو را به سپاس‌گزاری نعمت‌های الاهی وامی‌دارد! می‌فهماند روش ملک و مملکت‌داری چون این است، از رعایت حال زیردستان نباید غافل بود! شاید ریز نقش‌ها، سخن‌های درشتی زنی، پندهای پربهایی دهند، گوش شنوا می‌باید، انتقادپذیر و دور از غرور با کم کردن فاصله و فرود آمدن از مرکب توان‌گری! آن‌سان که انسانی چون سلیمان با مور به انجام رساند.

نکته‌ی حائز اهمیت در نطق مورچه و عنایت حق تعالی به بیان گفته‌ی آن شاید در این باشد که بسیاری از موجودات آوا، آواز و سر و صدایی دارند اما از مورچه هرگز سر و صدایی شنیده نشده است مانند: همان بی‌زبانی زمین و اعضا و جوارح، یعنی باید از زبان بسته‌ها نیز پروا داشت و در هر مورد نمونه‌ای را یاد کرده است از جهان محیط بر ما، از موجود است در کنار ما و از پوست و از اعضای بدن ما و پیوسته با خود ما. و شکر حضرت سلیمان نیز تأکید بر این مطلب است که آن حضرت نطق مورچه را شنید و فهمید در حالی که در بیان هدهد زبان به شکرگزاری نگشود و از آن به عنوان نعمت بزرگ یاد نکرد. شگفتی از همین بی‌زبانی و ناتوانی موجودی چون مورچه بوده است.

درس دیگر این نقل از زبان مورچه وجود اطلاع رسانی به موقع، نظام رهبری، مدیریت، آگاهی از مسایل پیرامون خود، نوع دوستی و خیرخواهی در پرتو شناخت و شعورمندی مطرح است که ما آدمیان درس بگیریم و از قضایای اطراف خود به سادگی نگذریم. بی تفاوت نباشیم. امروز و فردا نکنیم، احساس مسؤولیت نماییم (کلگم راع و کلگم مسؤل عن رعیتة) [۱۱۳] را جدی می‌گیریم.

و می‌فهماند که همه‌ی موجودات شعورمند بوده و درک و فهم دارند. و رفتار ما را در می‌یابند و در هر جای مناسب که خدا بخواهد گواهی می‌دهند، ضمن این که بندگان خاص خدا به ویژه پیشوایان معصوم دانستنی‌های مربوط به هر چیز و هر کس را آگاهند همان طور که پیام بران الاهی می‌دانستند که خود در این روایات اشاره دارند به این حقیقت:

امام صادق می‌فرماید: "و الله عَلِمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ [۱۱۴]" به خدا سوگند ما زبان پرندگان و دانستنی‌های مربوط به هر چیز را می‌دانیم.

امام باقر: كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ طَيْرٍ وَ بَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَ اطَّوَعُ مِنْ إِبْنِ آدَمَ [۱۱۵]

هر چیزی که خداوند از پرنده‌گان و حیوانات و صاحبان روح آفریده از آدمیان شنواتر و فرمان بردارترند.

امام علی: إِنَّ الْأَمَامَ لَا يَخْفِي عَلَيْهِ كَلَامٌ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَ لَا طَيْرٌ وَلَا بَهِيمَةٌ وَ لَا شَيْءٌ فِيهِ الرُّوحُ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالَ فِيهِ لَيْسَ هُوَ بِأَمَامٍ [۱۱۶]. بر امام معصوم کلام هیچ کس در جهان پنهان نمی‌ماند هم چنین کلام پرنده و جنبنده و ذی روحی بر امام پنهان نیست کسی که زبان مردمان، جنبندگان و پرندهگان را نداند امام نیست.

نتیجه این که عالم با همی اجزایش در محضر خداست و بر ما نظارت داشته و گواه است و همه چیز در محضر و علم امام معصوم است پروا داشتن از نافرمانی و گناه بسی شایسته‌تر است بر آدمی که اشرف آفریده‌هاست!

۲. هدهد

سزاست در کار خدای حکیم و نقل حکیمانه‌ی این دل‌جویی، حضرت سلیمان^ع از حال مرغان و پرسش او که گفت: هدهد کجاست؟ او را نمی‌بینم؟ آیا بدون اجازه غیبت کرده است [۱۱۷]؟ به مسأله‌ی غیبت، بازخواست، تهدید، شدت و خشونت، توجیه، گزارش سفر و بیان دیده‌ها و شنیده‌ها از آداب، باور، فرهنگ، اقتصاد، حکومت و سیاست مردمان سرزمین‌های دیگر، آموزه‌های آموزنده‌ی آن توجّه نمود تا تجربه شده‌ها را در شرایط کنونی شبیه سازی کنیم و راه‌های رشد و تعالی دینی، اجتماعی و... را بازشناسیم و از چالش‌ها، آسیب‌ها و ناهنجاری‌ها در حوزه‌ی آرمان، اندیشه و عمل و دوری‌گزینیم و گزاره‌های ارزشی ملت و مردمان خود را به نیکوترین روی رتبه بندی نماییم.

این نقل خدایی ازگفته‌ها و شنیده‌ها این است که به اصل مهمی می‌رساند و آن درک و دریافت موجودات بر اساس اصل شعور دینی است. و غافل از کردار، باور، آداب و رسوم زندگی، سیاست و حکومت و... نیستند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

برخی می‌نگرند، دریافته‌های خویش گزارش می‌کنند به جانشین صالح و انسان برگزیده‌ی خدا و رسالت دارند تا در پرتو رهبری الهی مردمان را به خدا پرستی فرا خوانند و در کاروان هدایت بشر در زندگی نقش آفرینی نمایند، مانند هدهد که به فرجام نیک ملت و و مُلک و ملکه انجامید در رکاب حضرت سلیمان، خداوند با نقل گفته‌های موجود خواسته به شعور، آگاهی، درک و فهم، تسبیح و تحمید، سجود، تحمل و ادای شهادت، تسلیم و تذلل آن‌ها پی برده و ساحت هستی‌شناسی افقی تازه پیش روی خود داشته باشیم. نمونه‌ی بارز این باور در بیان هدهد نهفته است که به روشنی از احاطه‌ی علمی او اذعان دارد و خداوند نیز آن را تأیید کرده و حضرت سلیمان نیز در نهایت او را تصدیق و صداقت او را عملاً تأیید می‌کند [۱۱۸].

بیان هدهد از باورها، گرایش‌ها، اقتدار، فرمان‌روایی، ملکه، آرایه‌های شیطانی بر کردار ایشان، گم‌راهی، سجده بر خورشید و فراوانی نعمت‌های مادی. نشان از شعور، احاطه‌ی علمی، خداشناسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، راه و راه نما شناسی او دارد. و شگفت آور این که می‌گوید: "چیزی را من می‌دانم که تو نمی‌دانی" [۱۱۹]

یعنی همه چیز در جهان، فهم و درک و رسالتی دارند، هدف‌مند در نظام هستی و گزارش به شایسته‌ترین و پاک‌ترین جانشین و فرستاده‌ی خدا را در هر عصر و زمان و اینک هوشیاران را، مراقبت بر رفتار، اندیشه و گفتار خود بسی سخت‌تر خواهد بود و کوتاهی و نافرمانی عذری است بدتر از تقصیر!

تشابه گفته‌ی مورچگان و هدهد در این است که هر دو در احساس مسؤولیت در قبال فرد و جامعه تن به ادای تکلیف سپرده‌اند یکی مورچگان را از خطر می‌رهاند و امر به معروف و نهی از منکر دارد و دیگری به پروا دادن از خدا گریزی و دین ستیزی، ایمان و عمل جامعه و مردمان می‌پردازد و گزارش می‌کند به محضر معصوم و انسان شایسته‌ی خدایی تا به هدایت و رسالت الهی خویش عمل نماید.

۱-۲۶. نتیجه گیری کلی (پدیده‌های بی جان و جان دار)

تربیت عقلانی بشر

با نگرش در محتوای نقدهای صورت گرفته در بخش نخست از زبان پدیده‌های بی‌جان، موجودات مادی و محسوس و نامحسوس می‌توان ادعان داشت که هدف ایزدی معرفی الگوی رفتاری و قابل پیروی برای انسان که اشرف آفریده‌هاست نیست! شاید هدف خدای حکیم، توان مند سازی عقل آدمی در تربیت دینی و رشد شناخت و معرفت او باشد. چرا که عقل به عنوان حجت باطنی برای رشد خود به موضوعات متناسب با شأن و اهمیت خود نیازمند است. اگر عقل رها شود، به همه چیز می‌پردازد و مشغول می‌شود، از این رو نباید آن را رها کرد. [۱۲۰]

چون عقل، صاحب عقل را اداره می‌کند و خردمند نیز باید عقل را اداره کند و این هنری است عقلانی یعنی: عقل به امور عاقل سامان می‌دهد و عاقل نیز عقل را پاس می‌دارد، پس در گام نخست، تربیت عقلانی می‌تواند هدف الهی باشد تا نیروی خرد و اندیشه‌ی آدمی در ارتباط با روان در درون و هستی در بیرون به رشد فزاینده‌ای برسد و به اهداف متعالی پرورش فهم آدمی نسبت به جای گاه خود در جهان هستی بیانجامد و قوه‌ی تحلیل او برای شناخت هرچه بهتر رابطه‌ی خود با سایر ابعاد آفرینش تقویت شود و سرانجام به تقویت ایمان و باور فرد و دست‌یابی به شاکله‌ی واحده که در آن، عقل و ایمان منطبق با یک دیگر باشند برسد و با کاروان هستی در تسبیح و تنزیه، خضوع و خشوع و بندگی هم راه گردد و هدف مندی آن را دریابد. به راز هستی پی برده و از سر اخلاص بندگی کند.

یکی از ابعاد نظام فکری اسلام، دعوت به تعقل و تفکر است. دلیل اساسی این دعوت، ویژگی عقلانی انسان است. انسان خلیفه‌ی خدا در زمین است و از آن جا که کمال و زندگی سالم و بالنده‌ی او، به میزان رشد اندیشه‌اش بستگی دارد. تربیت عقلانی این موجود مکرم، یکی از اصول اساسی تعلیمات قرآن کریم است. تفکر، اگر سطحی و پراکنده باشد؟ آسان، اما بی‌ثمر است و اگر عمیق و مبتنی بر مطالعات دقیق مسبوق ایمان و حقیقت جویی باشد، سخت، اما بسیار مفید است. اسلام، رکن اساسی خود را توحید قرار داده و آدمی را به تفکر در پایه‌های اصلی دین دعوت کرده است. تقلید در اصول دین، باطل، و رسیدن به یقین در آن‌ها واجب است. این موضوع نشان می‌دهد که گذرنامه ورود به اردوی موحدان، تحقیق و تفکر است. یکی از نکات بسیار مهم در تربیت عقلانی از نگاه اسلام، آن است که اسلام، موضوع تفکر را مطلق و مبهم نگذاشته، بلکه با تعیین موضوعات تفکر، به این سرمایه مهم انسان جهت داده است؛ از جمله توصیه به تفکر در عالم خلقت و پدیده‌های طبیعی نموده است.

"یکی از نکات بسیار برجسته و ظریف تربیت عقلانی در اسلام، پیوند ذاتی و حکمت آمیز موضوع تفکر با پرورش تفکر است. در اسلام، هر چیزی شایسته‌ی تفکر نیست؛ زیرا عقل با آن چه در مورد آن می‌اندیشد، تغذیه می‌شود و رشد می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت که بحث در مورد موضوعات تفکر، انسان را به روش‌های تفکر نیز رهبری می‌کند و شرایط مناسب را برای توسعه‌ی فکر فراهم می‌سازد: «اسلام برای تربیت خرد، از محدود ساختن میدان عمل و جولان گاه آن شروع به کار می‌کند و آن را از تشمت و پراکندگی و از فرورفتن، در پشت پرده‌ی مجهولات و نادیده‌هایی که عقل را یارای قدم گذاشتن در آن نیست، محفوظ و مصون می‌دارد و نصیب انسان را از نادیده‌ها و نامحسوسات تا آن جا که خواسته‌های کنجکاوانه و میل به کشف مجهولاتش قدرت و ظرفیت دارد، به او عطا می‌کند.» [۱۲۱]

به بیان دیگر، خدای متعال به جهت کرامت انسان و شرافت عقل و اهمیت معرفت وی خواسته به یاری ابزار معرفت [۱۲۲] انسان بیاید و معرفت حسی و تجربی او را؛ با جهان طبیعت و آسمان و زمین، موجودات پیرامون او را با مورچه و هدهد، از زمین و هوا و خودشناسی‌اش را با اعضا و جوارح و عقل او را با موجودات نامرئی و نامحسوس و در نهان مانند؛ فرشتگان، اجته و دوزخ به افق‌های برتر و فراتر از جهان محسوس و مادی برساند و دل آدمی را با گفته‌های شیطان که تنها راه نفوذش دل آدمی است [۱۲۳]، بیدار سازد و با نزول آیات خود و فرستادن پیام بران، درباره‌ی وحی و اندیشه در شریعت را ارزانی دارد و با الهام به صورت فطری به خود انسان و غریزی به موجوداتی چون مورچه و هدهد و تکوینی بر آسمان و زمین، معرفت او را ارتقاء دهد و این معرفت حسی به معرفت عقلی، الهامی و وحیانی می‌رسد به عنوان مجاری دانش بشری.

و در پرتو خردورزی و شناخت بر پایه‌ی مجاری مطمئن (وحی و آموزه‌های الهی) آدمی از مرز معرفت حس گرایي محض و برخورد تجربی با امور و استدلال مداری محض بگذرد و به صمیم واقعیت و بازشناسی اشیا و پدیده‌های هستی با چشم و گوش باز برسد و در برابر هر رأی و نظریه‌ی ای حالت انفعالی نداشته، بلکه خود صاحب نظر شود و عقل و اندیشه‌ی او از حجاب‌ها و موانع آزاد گردد و این توان مندی به بصیرت او می‌انجامد تا در مسیر هدایت و تربیت الهی توفیق یابد و مهم‌ترین غرض خداوندی در ظهور انسان کامل جامه‌ی عمل ببوشد.

۲۷. نابایسته‌های تربیتی (ناشایستگان والگوهای رفتاری منفی)

الف: طاغوت‌ها

۱. ادعای خدایی

یکی از رفتارهای نکوهیده‌ی ایشان که در پرتو گفتار آنان بروز می‌نماید، ادعای خدایی است تا سرها به فرود آرند و کرنش، «اَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» [۱۲۴] سر می‌دهند و ادعای خدایی می‌کنند و لازمه‌ی خدایی، داشتن قدرت است بر انجام هر کاری که در جهت فریب مردمان اظهار توان‌گری نموده و می‌گویند: «اَنَا أَحْيِي وَ أَمِيتُ» [۱۲۵]

و با احساس این توهم به فخر و مباهات فزاینده می‌رسد و خود بزرگ بینی و خود پسیندی خودش را می‌ستاید همان سان که ملک و دارایی‌اش را به رخ رعیت می‌کشد. [۱۲۶]

۲. خوار و ذلیل نمودن مردم

قرآن از زبان ملکه‌ی سبا، ویژگی پادشاهان و زمام داران جبّار را چنین معرفی می‌کند که: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَقْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَتهً أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» [۱۲۷] پادشاهان هنگامی که در منطقه آبادی می‌شوند آن را به فساد و در حقیقت ملکه‌ی سبا که خود پادشاه بود، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه‌ی آن‌ها در دو چیز خلاصه می‌شود: «فساد و ویران‌گری» و «ذلیل ساختن عزیزان» چرا که آن‌ها به منافع خود می‌اندیشند نه به منافع ملت‌ها و آبادی و سربلندی آن‌ها و همیشه این دو بر ضدّ یک دیگرند. [۱۲۸]

علامه طبرسی در توضیح آیه‌ی فوق می‌گوید: «هرگاه پادشاهان با زور و هم راه با جنگ وارد آبادی‌ها شوند آن جا را از بین می‌برند و عزّت صاحبانش را به ذلت مبدّل می‌سازند و به اشراف و بزرگان آن جا اهانت می‌کنند تا کار خودشان راه بیافتد و به مقصود خود نایل شوند... خداوند نیز گفته ملکه‌ی سبا را تصدیق کرده و می‌گوید: «وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» یعنی پادشاهان همان گونه عمل می‌کنند که ملکه‌ی سبا گفت [۱۲۹].

صاحب تفسیر الکاشف نیز درباره‌ی آیه‌ی فوق می‌گوید: حق این است که فساد به مقدار قدرتی که ستم‌گران دارند در زمین گسترش می‌یابد و هرچه قدرت آن‌ها بیشتر باشد فساد آنان نیز بیشتر است، خواه پادشاه باشند یا دیگران. و آیه پادشاهان را یاد نموده زیرا آن‌ها از همه قدرت‌مندترند [۱۳۰]. در صحنه‌ی دیگر، قرآن از سیاست شوم فرعون برای بهره‌کشی بیشتر از قومش پرده برداشته است و بیان می‌دارد: «فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» [۱۳۱] فرعون قومش را ذلیل و زبون داشت تا همه مطیع فرمان وی شدند، آن‌ها مردمی فاسق و نا به کار بودند.

۳. گم راه نمودن انسان‌ها

اصولاً طاغوت‌ها و فرعون‌ها مهم‌ترین نقش را در گم‌راهی مردم و بازداشتن آن‌ها از نیل به سرچشمه‌ی هدایت ایفا نموده‌اند. هم چنان که قرآن درباره‌ی فرعون و تمام کسانی که روش وی را در پیش گرفته بودند، می‌فرماید: «وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى» فرعون قوم خود را گم راه ساخت و هرگز هدایت‌شان نکرد. این جمله در واقع ردّی است بر ادعای دروغین فرعون که خود را مصلح کل می‌پنداشت و می‌گفت: «وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» [۱۳۲] من شما را جز به راه راست هدایت نمی‌کنم.

این ویژگی تمامی فرعونیان است که با وجود نقشی اساسی که در گم‌راهی مردم دارند باز مدّعی هستند که جز خیرخواهی و هدایت مردم هدف دیگری تعقیب نمی‌کنند، آنان در اصل این ترفند را از استادشان ابلیس فرا گرفته‌اند که با وجود اغواگری‌ها و وسوسه‌های فریبنده‌اش باز خود را خیرخواه آدم معرفی نمود. [۱۳۳]

۴. سلب آزادی از مردم

قدرت سلطه‌ی افرادی و حاکمیت انحصاری فرعون‌ها، طاغوت‌ها، و دیگر جبّاران و دیکتاتورهای تاریخ با از میان بردن آزادی، انسان‌ها را از انسانیت خویشتن محروم می‌سازد؛ «چه تمایز انسان فقط به داشتن اختیار و آزادی در انتخاب راه و داشتن قوای تفکر و اندیشه و خلاقیت و سازندگی است و استبداد مطلقه، نفی‌کننده‌ی همه‌ی این استعدادها و حقوق است. در چنین شرایطی انسان‌ها نمی‌توانند طبق آن چه از روی حق به دست آورده‌اند، عمل کنند. آن‌ها مجبور خواهند بود در چارچوب خواست‌ها و امیال قدرت حاکم عمل کنند و حتی احساسات و عواطف خود را به صورتی که دیکتاتور میل دارد بروز دهند. این همان جدا کردن و بیگانه ساختن انسان از ماهیت انسانی خویشتن است» [۱۳۴].

یکی از صحنه‌هایی که قرآن آن را به خوبی به تصویر کشیده و به وضوح از استکبار و استبداد فرعون پرده برداشته، آن جایی

است که فرعون در جلسه‌ی مشورتی خود با اطرافیانش، بعد از این که می‌بیند سخنان «مؤمن آل فرعون» در دل‌های آن جمع اثر بخشیده و آن‌ها را از تصمیمات‌شان برای قتل موسی منصرف نموده است، سکوت را جایز نمی‌بیند و با قطع سخنان مؤمن آل فرعون رو به آن جمع نموده و می‌گوید: «قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى» [۱۳۵]

مطلب همان است که من گفتم و من جز آن چه را که معتقدم به شما دستور نمی‌دهم (و راهی جز کشتن موسی باقی نمانده است). آری چنین است حال همه‌ی جباران و طاغوت‌ها در طول تاریخ که همیشه رأی صواب را رأی خود می‌پندارند و به احادی اجازه اظهارنظر در برابر رأی خود نمی‌دهند و اساساً برای آن‌ها پذیرفته نیست که کسی بر خلاف اوامر ملوکانه‌ی آن‌ها رأی دیگری ارائه دهد و خاطر عاصر آن‌ها را آزرده سازد!

۵. رواج ارزش‌های مادی و دروغی

طاغوت‌ها با دامن زدن به ارزش‌های کاذب و دروغین و رواج ارزش‌های مادی در جامعه نقش مؤثری در بازداشتن مردم از گرایش به ارزش‌های معنوی و اخلاقی داشته‌اند و دارند. به عنوان مثال فرعون معیار سنجش شخصیت افراد را در بهره‌مندی از ثروت و خلاصه می‌کند و پیام بر خدا موسی را که لباسی پشمینه به تن داشت و بهره‌ای از طلا و جواهر و ثروت دنیایی نداشت، تحقیر می‌کند. فرعون در میان قوم خود ندا می‌دهد که ای قوم من! آیا حکومت سرزمین پهناور مصر از آن من نیست؟ و این نهرهای عظیم تحت فرمان من قرار ندارند؟ و این نهرهای عظیم تحت فرمان من قرار ندارند؟ و از قصر و مزارع و باغ‌های من نمی‌گذرد؟ آیا نمی‌بینید؟ بدون شک من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی‌تواند فصیح سخن بگوید برترم! اگر راست می‌گوید چرا دست بنده‌های طلا به او داده نشده؟ [۱۳۶]

۶. فریب

برای استمرار بهره‌کشی رو به فریب کاری می‌نهند و دعوت گران به حق را فسادانگیز می‌خواند با طرح و نقشه‌ی دین زدایی، تحوّل باورهای مردم و جادوگری «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظَهِّرَ فِي الْأَرْضِ الْقَسَادَ». [۱۳۷] و این ادعا را با علم و یقین عرضه می‌دارد تا مقبول افتد «يَا أَيُّهَا الْمَثَلُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي... وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» [۱۳۸] من یقین دارم (ظن)، از واژگان اضداد است، به معنای شک و یقین، این‌جا یقین است). اگر چه خود می‌داند سخنش بی‌پایه است ولی برای مردم با علم و یقین سخن می‌گوید. اگر جز این باشد مردم نمی‌پذیرند. سپس خود را به تجاهل زده و اظهار بی‌اطلاعی می‌کند از وجود خدای یکتا و می‌پرسد: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ» [۱۳۹] خدای تو کیست؟ [۱۴۰]

۷. رویارویی با مصلحان الهی

آنان نمی‌توانستند در برابر پیام حیات بخش انبیا که هم‌گان را به عبودیت الهی و کرامت انسانی فرا می‌خواندند، ساکت و بی‌اعتنا باشند. "طاغوت‌ها به خوبی دریافته بودند که اگر مردم به آن چه پیام بران و مصلحان الهی برای آن‌ها آورده‌اند تمایل پیدا کنند، دیگر جایی برای عرض اندام شان وجود نخواهد داشت و کیان حکومت و سلطنت آن‌ها در معرض خطر قرار خواهد گرفت و به همین جهت دعوت انبیا را همواره زنگ خطری برای خود به شمار می‌آوردند و تمام تلاش خود را برای مقابله با آن‌ها و تعالیم حیات‌بخش آن‌ها به کار می‌بردند." [۱۴۱]

و از سر غرور به تمسخر پرداخته و اظهار می‌داشتند «أَتُؤْمِنُ لِيَشْرِيَن مِثْلِنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ» [۱۴۲]

بلکه متهم می‌ساختند به کفر «وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ». [۱۴۳]

۸. آراستن گناه

علت اصلی هلاکت و نابودی قوم عاد و ثمود را آن دانسته است که آن‌ها با وجود آگاهی و عقل و شعور و تدبیر، به خاطر وسوسه‌های شیطان و زینت دادن گناهان شان به دامان انواع مفساد و ظلم و ستم‌ها افتادند در حالی که خلاف خود را صواب و اعمال زشت شان را زیبا و مفسادشان را اصلاح می‌پنداشتند آن‌جا که می‌فرماید: شیطان اعمال شان را برای آن‌ها زینت داده بود و آن‌ها را از راه (راست) باز داشته بود در حالی که می‌دیدند (ولی تشخیص نمی‌دادند). [۱۴۴] به گفته‌ی بسیاری از مفسران به این معناست که آن‌ها دارای عقل و شعور و قدرت استدلال بودند و می‌توانستند حق را از باطل تشخیص دهند ولی شیطان آن‌ها را چنان فریفته بود و کارهای زشت آن‌ها را در نظرشان آراسته بود که به عواقب گناهان شان توجه نداشتند و در حقایق تدبّر نمی‌کردند. [۱۴۵]

و هدهد نیز از دیدن تمدن عظیم و رفتار مردمان و ملکه‌ی سبا چنین می‌گوید: من او (ملکه‌ی سبا) و قومش را دیدم که برای غیر خدا - خورشید - سجده می‌کنند و شیطان اعمال شان را در نظرشان زینت داده و آن‌ها را از راه باز داشته و هدایت نخواهند شد [۱۴۶]. در صحنه‌ی دیگر فرعون را مشاهده می‌کنیم که با برخورداری از ثروت‌های سرشار و دارایی‌های فراوان، خود را ملاک حقانیت معرفی می‌کند و اموال خود را به رخ مردم می‌کشد و از این راه به جلوه‌گیری در برای قومش می‌پردازد: «قال يا قوم أليس لي ملك مصر وهذه الأنهار تجري من تحتي أفلا تبصرون» [۱۴۷]

ای قوم من! آیا حکومت سرزمین مصر از آن من نیست و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارند؟ آیا نمی‌بینید؟ هم چنین قرآن از زبان موسی و چنین نقل کرده است: «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلَّوْا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ» [۱۴۸] وجود ثروت و مکننت بسیار در دست مفسدان، ابزاری است برای فتنه‌گری و جلوه‌گری آن‌ها در برابر مردم و عاملی است برای انحراف دل‌های افراد ضعیف‌الذات، از این رو موسی از خداوند می‌خواهد تا جلوی این مفسده‌جویی‌ها و اغواگری‌ها را بگیرد و دست آن‌ها را از این ابزارهای گم‌راه‌کننده کوتاه سازد به گونه‌ای که دیگر نتوانند از اموال خود در راه چنین مقاصدی بهره‌جویند. [۱۴۹] و خود را خیرخواه خوانده و هدایتش را بهترین! «و ما اهدیکم إلا سبیل الرشاد» [۱۵۰]

«أنا خیر من هذا الذی هو مهین و لا یکاد یبین» [۱۵۱] و از روی استهزا و روی گردانی از دعوت به حق فرستادگان الهی، با زبان احساسات مردمان ظاهر بین سخن می‌گوید و نردبانی می‌طلبد تا دست یا زد به خدای یکتا در آسمان‌ها، در صورت وجود! [۱۵۲] و در ادامه به تحقیر و مت‌گذاری می‌رسد؛ که تو را از کودکی ما پرورده‌ایم و بخشی از زندگی‌ات را در میان ما گذرانده‌ای...؟! اینک چه شده که تو از خدای یگانه سخن می‌گویی و به باور ما کفر می‌ورزی! [۱۵۳]

و برای اتمام حجّت و اثبات درستی و راستی ادعای خود و بطلان اظهارات حریف، وهم آورد حق طلب، با اطمینان درخواست تحقق وعده‌ی عذاب می‌کند، «فأت به إن كنت من الصادقین» [۱۵۴] جبهه‌گیری نموده و به عناد و کفر خود پافشاری می‌کند، آیات حق را نمی‌شنود و برای دنیا دوستی به بهره‌کشی و فساد و اسراف می‌پردازد و بر گم‌راهی و طغیان خویش می‌افزاید. و به راه کارهای مقابله روی می‌آورد تا در پرتو شکست رقیب جاودانگی او را باشد و بس!

۹. بهره‌گیری ابزاری از مقدّسات

طاغوت‌ها همواره چهره‌ی زشت و نفرت آور خود را پشت واژه‌های زیبا و دل‌پذیر و شعارهای پر جذب و مقدّس پنهان می‌کنند و خود را اصلاح‌گر و ناجی بزرگ مردم معرفی می‌کنند که هدفی جز خدمت به خلق و سازندگی و گشودن دروازه‌های سعادت به روی مردم ندارند.

فرعون از جمله فریب‌کارانی بود که از این ترفند، فراوان سود می‌جست. هنگامی که می‌بیند آیین موسی و به سرعت رو به گسترش است و حتی ساحران او نیز به دنبال مشاهده‌ی آن معجزه‌ی آشکار الهی به موسی گرویده‌اند، درنگ را جایز نمی‌بیند و تصمیم به کشتن موسی و می‌گیرد و برای توجیه این امر، دست توسل به مقدّسات دراز می‌کند و می‌گوید: «إني أخاف أن يُبدل دينكم أو أن يُظهر في الأرض الفساد» [۱۵۵] من از این می‌ترسم که او آیین شما را عوض کند و دین نیاکان‌تان را بر هم زند. یا این که فساد بر روی زمین آشکار سازد! "در هر کجا و در هر عصری که شاهد رویارویی حق و باطل ایمان و کفر و صلاح و فساد با یکدیگر هستیم این منطق نیز حکم فرماست بی آن که تفاوتی به چشم بخورد." [۱۵۶] البته «دین» از دریچه‌ی فکر فرعون چیزی جز پرستش او یا بت‌های دیگر نبود، آیینی در مسیر تخریب و تحمیق مردم و وسیله‌ای برای مقدّس شمردن سلطه‌ی جایرانش و «فساد» نیز از نظر او به وجود آمدن انقلابی ضداسکتباری برای آزاد ساختن توده‌های اسیر و دربند و محو آثار بت پرستی و احیای توحید بود.

"همیشه زورمندان و فساد انگیزان برای توجیه جنایات خود و مبارزه با مردان خدا به این دو بهانه‌ی دروغین دست زده‌اند که امروز نمونه‌هایش را در گوشه و کنار دنیا می‌بینیم." [۱۵۷] سامری نیز با سوء استفاده از مقدّسات، نقشه‌ی شیطانی خود را برای منحرف ساختن مردم طراحی می‌کند و آن را به مرحله‌ی اجرا در می‌آورد. او درباره‌ی شگردش می‌گوید: «قُبِضَتْ قَبْضَةً مِّنْ أُمَّرِ الرَّسُولِ فُبَدِّلَتْهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي تَقْسِي» من قسمتی از آثار رسول (و ردّپای فرستاده‌ی خدا) را گرفتم سپس آن را افکندم و این چنین نفس من مطلب را در نظرم جلوه داد [۱۵۸]. در صحنه‌ی دیگری مشاهده می‌کنیم که گروهک مفسد که در توطئه‌ی قتل حضرت صالح و شرکت داشتند، تصمیم می‌گیرند تا شبیخون خود را «با نام خدا!» آغاز کنند و می‌گویند: «قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» [۱۵۹] بیابید و سوگند یاد کنید به خدا که بر او (صالح) و خانواده‌اش شبیخون می‌زنیم و آن‌ها را به قتل می‌رسانیم... "این ماجرا نشان می‌دهد که آن‌ها آن قدر مست و مغرور بودند که این جنایت بزرگ خود را با نام خدا انجام دادند! گویی می‌خواهند عبادت یا خدمتی خداپسندانه انجام دهند و این راه و رسم مغروران از خدا بی‌خبر و گم‌راه است." [۱۶۰]

طاغوت‌ها و رهبران فاسد برای حفظ موقعیت خود، مصلحت را در این می‌بینند که چشمان مردم بسته باشد و چراغ عقل و اندیشه آن‌ها فروغی نداشته باشد. آن‌ها مردم را بردگانی تسلیم، افرادی انعطاف پذیر می‌خواهند که هم چون موم در دست آن‌ها باشند. از این رو خرافات و موهومات میان مردم طرف داری می‌کنند و بر دفاع از آداب و سنن خرافی و جاهلی حاکم در میان ایشان به سختی پای می‌فشارند.

خداوند نمونه‌های متعددی از این موضوع را در نقل‌های خود گزارش کرده است. از جمله راهبران گم راه قوم نوح مردم را ترغیب می‌کردند که به ست بت پرستی خود پای‌بند باشند و دست از خدایان و آله‌های چوبی و سنگی خود بر ندارند، روی پنج بت معروف آن عصر تأکید فراوانی داشتند و می‌گفتند: «وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا» [۱۶۱] دست از خدایان و بت‌های خود بردارید، به ویژه بت‌های ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را هرگز رها نکنید (و دست از دامن‌شان نکشید).

"این چنین رهبران گم راه و گم راه کننده، بت‌هایی را ساخته و پرداخته می‌کنند، بت‌هایی که به مقتضای جاهلیت هر عصر و زمانی اسم‌ها و اشکال گوناگونی دارد. و از حماقت و بی‌خردی آن‌ها در پیش‌برد اهداف و مقاصد خود سود می‌جویند. تفاوتی ندارند که این بت‌ها از جنس سنگ باشد یا از نوع بت‌های انسانی و یا بت‌هایی اعتقادی، چرا که در هر حال طاغوت‌های هر عصری از این بت‌ها برای انحراف مردم از خدا و منصرف ساختن دل‌ها از گرایش به رهبران الهی، بهره می‌جویند." [۱۶۲] به همین جهت حضرت نوح و پس از نقل مکرهای عظیم این جماعت می‌افزاید: «وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا» [۱۶۳]

در صحنه ای دیگر می‌بینیم جبار اغفال‌گری چون نمرود با استفاده از ساده لوحی مردم، خود را خالق و مدبر جهان هستی معرفی می‌کند و در برابر این گفته‌های حضرت ابراهیم و که خدای جهانیان را کسی معرفی نمود که زنده می‌کند و می‌میراند و قانون حیات و مرگ به دست اوست، او نیز از راه تزویر و سفسطه و برای اغفال، مردم، می‌گوید: «أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ» [۱۶۴] و چون به راه و رسم فرعون نگاهی می‌افکنیم، می‌بینیم او نیز برای بهره کشی بیش‌تر از قومش آن‌ها را سبک‌سر ساخت: «فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ» [۱۶۵] او قوم خود را تحمیق کرد و عقول آن‌ها را سبک شمرد و آن‌ها نیز از وی اطاعت کردند.

این شیوه‌ی فرعون یعنی استخفاف عقول با شدت هرچه تمام‌تر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد حاکم است. در صحنه ای دیگر اذنان و حاشیه نشینان فرعون را می‌بینیم که از همین منطق پیروی می‌کند و رو به فرعون می‌گویند: آیا موسی و بنی اسرائیل را به حال خود رها می‌کنی که در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها سازند؟

از نظر آن‌ها دعوت به سوی پروردگار عالم که نتیجه‌ی آشکار آن از کف دادن حاکمیت نامشروع آنان بود، «فساد» در روی زمین قلمداد می‌گردید. همان طور که امروزه بر چنین حرکت‌هایی اسم «شورش» «کودتا» و یا فتنه و انقلاب مخملی می‌گذارند، زیرا حکومت این طواغیت بر پایه‌ی رقیت و به بندگی کشیدن بندگان خدا استوار شده و دعوت به خداپرستی بر چنین چیزی خط بطلان می‌کشد و آن را نمی‌پذیرد.

ب: اشراف (ملاً)

از جمله گروه‌هایی که بذر فساد و تباهی در هر جامعه ای می‌افشانند و در تحکیم نظام‌های فاسد فرعونی نقش اساسی ایفا می‌کنند، «اشراف» و ملاً، سرمایه داران خودکامه‌ای هستند که در فرهنگ قرآن از آن‌ها با عنوان «ملاً» یاد شده است. واژه‌ی «ملاً» در لغت به معنی «پر کردن» است و به هر چیزی که چشم پر کن باشد و تعجب بیننده را برانگیزد نیز اطلاق شده است. به گفته‌ی راغب «ملاً» گروهی را گویند که بر فکر خاصی اتفاق نظر دارند و منظر و دیدارشان چشم‌ها را پر می‌کند و شخصیت ظاهرشان مردم را به خود متوجه می‌سازد. [۱۶۶]

"در قرآن مجید این تعبیر بیش‌تر در مورد اشراف و بزرگان هر قوم و جمعیت‌های خودخواه و خودکامه که ظاهری آراسته و باطنی آلوده دارند و به تعبیری در مورد افرادی که چشم پر کن و توخالی هستند به کار رفته است." [۱۶۷] قرآن کریم از این طبقه ۳۰ بار یاد کرده است. ملاً در واقع همان اشراف هر جامعه ای هستند که وضع ظاهری شان، نظر افراد محروم را به خود جلب می‌کند. ایشان سیاست‌مداران خودکامه هستند که در تضعیف روحیه‌ی مستضعفان نقش فعالی دارند. قرآن این طبقه را افرادی سرمایه دار و اسیر زینت‌های دنیا معرفی می‌کند. [۱۶۸]

از زبان موسی می‌شنویم که می‌گوید: «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ» [۱۶۹]

پروردگارا، تو فرعون و ملأ او را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای و نتیجه اش آن شد که (بندگان) را از راه تو گم راه می سازند. هم چنان که می بینیم نام ملأ در کنار فرعون یاد شده است چرا که آن ها در اصل یاران و کارگزاران طاغوت ها و سردم داران کفر به شمار می روند و در تحکیم نظام فاسد جبارانی چون فرعون و نمرد و... نقشی اساسی ایفا می کنند. هامان (وزیر فرعون) نمونه و الگویی تمام عیار از این طبقه است که قرآن کریم نام او را در کنار جباران و مترفین یاد کرده است. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» [۱۷۰]

ما موسی را با آیات خود و دلیل روشنی به سوی فرعون و هامان و قارون فرستادیم ولی آن ها گفتند: او ساحر بسیار دروغ گوئی است و ملأ از جمله گروه هایی به شمار می روند که همواره پرچم مخالفت را در برابر پیامبران برافراشته اند و در برابر مصلحان الهی به موضع گیری خصمانه پرداخته اند. از همان ابتدا چنین جماعتی در برابر نخستین پیامبر اولوا العزم صف آرایی نمودند و به تحقیر و استهزای پیروان آن رسول الهی پرداختند. قرآن این صحنه را چنین به تصویر کشیده است. اشراف قوم نوح گفتند: ما تو را جز بشری هم چون خودمان نمی بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده لوح نمی یابیم و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی کنیم بلکه شما را دروغ گو تصور می کنیم. [۱۷۱]

در صحنه ای دیگر، قرآن از عکس العمل شدید اشراف قوم شعیب یاد نموده و خودخواهی و برتری جویی آن ها را چنین ترسیم کرده است: اشراف زورمند و متکبر قوم شعیب به او گفتند: سوگند یاد می کنیم که قطعاً هم خودت و هم کسانی را که به تو ایمان آورده اند، از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم راند، مگر این که هرچه زودتر به آیین ما بازگردید. [۱۷۲] این طبقه خودخواه هیچ گاه توقع ندارند تا کسی آن ها را از مفاسد و گناهان شان باز دارد و بر بت پرستی آنان اعتراض کند و پیش نهاد ترک خدایان شان را به آن ها بدهد و آن ها را از اعمال زشت شان بیم دهد. بنابراین وقتی با چنین کسی رو به رو می شدند تعجب می کردند و او را با تأکید هرچه تمام گم راه می خواندند. [۱۷۳]

هم چنان که به نوح می گفتند: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» [۱۷۴] ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم! آن ها همیشه به دنبال این بوده اند تا با القای شبهات، وسوسه های رنگارنگ در دل پیروان انبیا، روحیه ای آنان را تضعیف کنند و آن ها را از گرد شمع رسولان الهی پراکنده سازند.

به عنوان مثال، قرآن از شبهه افکنی اشراف قوم صالح یاد کرده آن جا که آن ها به توده های پاک دل و مؤمنی که اطراف آن حضرت را گرفته بودند، می گفتند: «أَتَعْلَمُونَ أَن صَالِحًا مَّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ» [۱۷۵]. آیا به راستی شما اعتقاد دارید که صالح از طرف خداوند برای راه نمایی ما فرستاده شده است؟ یعنی: او در ادعای رسالتش راست می گوید؟! از سوی دیگر، اشراف، پول و امکانات مادی را ملاک ارزش ها و برتری خود بر دیگران به شمار می آورند و کسانی را که هم چون خودشان از ثروت های سرشار مادی بهره مند نیستند، به چشم تحقیر می نگرند.

در داستان انتخاب طالوت توسط پیامبر بنی اسرائیل برای زمام داری آن ها و جنگ در رکاب او با دشمنان، مشاهده می کنیم اشراف بنی اسرائیل به موضع گیری در برابر او پرداختند و گفتند: «أَتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ» [۱۷۶]. چگونه او بر ما حکومت کند در حالی که ما از او برای زمام داری شایسته تریم و او ثروت زیادی ندارد!؟

ج. لذت طلبان و هوسرانان (مترفین)

یکی دیگر از گروه هایی که در تضعیف ارزش های اخلاقی فساد و تباهی در جوامع نقش مؤثری دارند افراد لذت طلب و لجام گسیخته ای هستند که به دلیل بهره مندی فراوان از ثروت ها و تمتعات مادی، راه طغیان و فسق و فجور را در پیش گرفته اند و در اشباع غرایز خود هیچ حدّ و مرزی نمی شناسند و تمام سدهای اخلاقی را در می نوردند و مقدّسات آن ها در زندگی تنها لذایذ مادی و خوش گذرانی ها و عیش و نوش است. قرآن از این گروه با نام «مترفین» یاد نموده است. این واژه از کلمه «ترفه» گرفته شده که به گفتهی راغب به معنی گشادگی و وسعت در نعمت است. [۱۷۷] اما اصطلاحاً «مترف» به کسی می گویند که فزونی نعمت و زندگی مرغه، او را مست و مغرور و غافل کرده و به طغیان واداشته است. [۱۷۸]

علامه طبرسی در معنای کلمه ی مترف به نقل از ابن عرفه می گوید: "مترف کسی است که به خود وا نهاده شده و هرچه می خواهد می کند و کسی جلودار وی نیست. [۱۷۹]" "مترفین به طبقه ای از بزرگان مرغه هر جامعه اطلاق می شود که ثروت و خدمت کاران بسیاری در اختیار دارند و غرق در خوشی ها و راحتی دنیا هستند و از سیادت و آقایی برخوردارند و همین ها سبب گردیده تا آن ها به تن پروری و آلودگی های اخلاقی و فسق و فجور سوق دهد، به گونه ای که مقدّسات و ارزش ها را تحقیر می کنند و نوامیس و حرمت ها را زیر پا می گذارند. اگر کسی آن ها را از کارشان باز ندارد، در زمین فساد به راه می اندازند و در میان مردم فحشا و زشتی ها را اشاعه می دهند. و ارزش های معنوی را که زیربنای هر جامعه ای را تشکیل می دهد بی اعتبار می سازند و به هر حال جامعه را به نابودی می کشند. [۱۸۰] از سوی دیگر مترفین را می توان قدرت مندان اقتصادی به شمار آورد

که با حفظ پایگاه ثروت به عرصه‌ی سیاسی هم وارد می‌شوند.

پی نوشتها:

[۱]. اعراف، ۴۳.

[۲]. احقاف، ۱۳، حج، ۴۰، فصلت، ۳۰.

[۳]. اسراء ۱۰۸.

[۴]. آل عمران، ۱۹۱.

[۵]. زخرف، ۱۴.

[۶]. توبه، ۵۹.

[۷]. یونس، ۸۵.

[۸]. آل عمران، ۱۷۳.

[۹]. نور، ۵۱.

[۱۰]. بقره، ۲۸۵.

[۱۱]. فرقان، ۶۳.

[۱۲]. قصص، ۵۵.

[۱۳]. کهف، ۳۷.

[۱۴]. شوری، ۴۵.

[۱۵]. اعراف، ۱۶۴.

[۱۶]. بقره، ۲۴۹.

[۱۷]. بقره، ۲۴۹.

[۱۸]. المیزان، ج ۲، ص ۴۴۱.

[۱۹]. اعراف، ۱۲۶. و. ن. ک به آیات : یونس، ۸۶. بقره، ۲۰۱، ۲۵۰، ۲۸۵، ۲۸۶. و آل عمران ۸، ۹، ۱۶، ۵۳، ۱۴۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴. کهف، ۱۰. مؤمنون ۱۰۹. فرقان ۷۴ و ۶۵. احقاف، ۱۵. حشر، ۱۰.

[۲۰]. عصر ۱.۳.

۱. ذاریات، آیه ۵۶.

۲. بقره، آیه ۲۱.

۳. حجر، آیه ۹۹.

۴. یس، آیه ۶۱.

۵. نحل، آیه ۳۶.

۱. اسراء، آیه ۲۳.

۲. غرر الحکم.

۳. بحار، ج ۷۷، ص ۱۶۹.

۴. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲.

۵. بحار، ج ۷۷، ص ۷۴.

۶. بحار، ج ۷۸، ص ۷۵.

۷. بحار، ج ۷۸، ص ۱۳۸.

۸. بحار، ج ۸۵، ص ۱۶۴.

[۳۴]. رعد، ۱۵، و لله یسجد من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً آل عمران، ۸۳؛ حال آن که هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه یا ناخواه فرمان بردار اوست و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.

[۳۵]. زلزله، ۵، ۴.

[۳۶]. تفسیر نمونه به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۲۶ و تفسیر هدایت، ج ۱۸، ص ۲۶۴.

[۳۷]. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۴۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۹۸ و تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۷۲۷.

[۳۸]. إِنَّكَ لَنْ تَخْرُقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا... اسراء ۳۷ نازعات، ۲۷، "أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا مِ السَّمَاءِ بَنَاتِهَا.

[۳۹]. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

[۴۰]. اسراء، ۳۷.

[۴۱]. طلاق، ۱۲.

[۴۲]. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۲، حدیث ۱۳۳.

[۴۳]. المیزان، ج ۱۷، ص ۳۷۹.

[۴۴]. یس، ۶۵.

[۴۵]. نور، ۲۴.

[۴۶]. مکارم شیرازی ناصر، پیام قرآن، ج ۶، ص ۱۵۵.

[۴۷]. المیزان، ج ۱۵، ۷، ۹۴ و ۹۵، مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۷۳، البرهان، ج ۴، ص ۵۸۰.

[۴۸]. نبأ، ۳۸.

[۴۹]. انفطار، ۱۱ و ۱۰.

[۵۰]. آل عمران، ۳۰.

[۵۱]. مؤمنون، ۶۴.

[۵۲]. مؤمنون ۷۷.

[۵۳]. مؤمنون ۹۹.

[۵۴]. مؤمنون، ۱۰۰.

[۵۵]. مؤمنون ۱۰۶.

[۵۶]. شعراء، ۱۰۰.

[۵۷]. ابراهیم، ۴۴.

[۵۸]. غافر، ۴۹.

[۵۹]. مؤمنون، ۱۰۰.

[۶۰]. فاطر، ۳۷.

[۶۱]. فرقان، ۲۸.

[۶۲]. فرقان، ۲۷.

[۶۳]. مدثر، ۴۳.

[۶۴]. مدثر ۴۴.

[۶۵]. به آیات نقل از کافران در آخرت و دوزخیان بنگرید.

[۶۶]. مؤمنون، ۱۰۷.

[۶۷]. جن، ۱۵.

[۶۸]. جائیه، ۱۰.

[۶۹]. سجده، ۱۳ و هود ۱۱۹، اعراف، ۱۸ و ص ۸۵.

[۷۰]. نباء ۲۱.

[۷۱]. بقره، ۳۰.

[۷۲]. اسرا ۴۴، حدید ۱، حشر ۲۴، رعد ۱۳، شوری ۵، تغابن ۱، ص ۱۸، نور ۴۱، صف ۱، انبیاء ۷۹، جمعه ۱.

[۷۳]. اسراء، ۷۰.

[۷۴]. قلم، ۴.

[۷۵]. ن. ك به آیات: اسرا ۵۶، اعراف ۲۳، يوسف ۵، فاطر ۶، زخرف ۶۲.

[۷۶]. اعراف، ۶۲.

[۷۷]. فافتخرعلي آدم لخلقہ، خطبہ ي ۱۹۲، نهج البلاغہ.

[۷۸]. اسراء، ۶۲.

[۷۹]. حجر، ۴.

[۸۰]. كهف، ۵۰.

[۸۱]. حشر، ۱۶.

[۸۲]. رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، نجارزادگان، فتح الله، ص ۱۶۹، ج ۳، دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۸.

[۸۳]. اعراف ۱۷.

[۸۴]. مبانی تربیت در قرآن، بهشتی، محمد، ص ۲۷۰. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، قم، ۸۷.

[۸۵]. مفاتیح الغیب، ج ۱۳، ص ۴۲.

[۸۶]. سفینه، البحار و مدینه الحکم و الآثار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۹۹. ج ۱، مشهد، بنیاد پژوهش اسلامی، ۱۳۷۵ ش.

[۸۷]. يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي (انعام، ۱۳۰).

[۸۸]. وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنَّ يَاسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ.

[۸۹]. جن، ۱.

[۹۰]. انبیاء، ۸۲.

[۹۱]. ص، ۳۷.

[۹۲]. نمل، ۱۷.

[۹۳]. نمل، ۳۵.

[۹۴]. جن، ۸ و ۹.

[۹۵]. انعام، ۱۱۲.

[۹۶]. احقاف، ۳۲.

[۹۷]. وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ اعراف، ۲۰۴.

[۹۸]. وَمَا حَتَمْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ذاریات، ۵۶.

[۹۹]. احقاف، ۲۹ و ۳۰.

[۱۰۰]. اعراف، ۲۰۴، احقاف، ۲۹.

[۱۰۱]. جن، ۱۵.

[۱۰۲]. احقاف، ۳۱ و جنّ او ۲۰.

[۱۰۳]. جنّ ۳ و ۴.

[۱۰۴]. جنّ ۴ و ۱۵.

[۱۰۵]. جن، ۱۲.

[۱۰۶]. جن، او ۲ و ۱۳.

[۱۰۷]. جن ۸ و ۹ و ۱۰.

[۱۰۸]. جن، ۱۱.

[۱۰۹]. جن، ۶.

[۱۱۰]. احقاف، ۳۰.

[۱۱۱]. احقاف، ۳۱.

۴. نمل، ۱۸.

[۱۱۳]. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۵۹ و به نقل از: اسلام و تعلیم و تربیت، ابراهیم امینی، ص ۶۷ و مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۶، به نقل از تعلیم و تربیت اسلامی کلان نگر دکتر حسن ملکی، ص ۲۲۷، نشر عابد، تهران، ۸۹.

[۱۱۴]. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۷۶.

[۱۱۵]. همان.

[۱۱۶]. همان.

[۱۱۷]. نمل، ۲۰.

۱. نمل، ۲۷ تا ۴۴.

۲. نمل، ۹ تا ۱۷.

۱. امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: عقل خود را به فرمان و رشته کاری کار خود را به دست گیر، نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۳.

۱. قطب. سید محمد، روش‌های تربیتی در اسلام ... ترجمه‌ی جعفری. ص ۹۶.

۲. ابزار معرفت، حواس پنجگانه، عقل و دل آدمی است.

[۱۲۳]. الذی یوسوس فی صدور الناس، ناس ۵ .

[۱۲۴]. نازعات، ۲۴.

[۱۲۵]. بقره، ۲۵۸.

[۱۲۶]. زخرف ۵۳ تا ۵۱. و سبأ، ۳۵ و ۳۶.

[۱۲۷]. نمل، ۳۴.

[۱۲۸]. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۵۵.

[۱۲۹]. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۴۴.

[۱۳۰]. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۶، ص ۱۸.

[۱۳۱]. زخرف، ۵۴.

[۱۳۲]. غافر، ۲۹.

[۱۳۳]. اعراف، ۲۱.

[۱۳۴]. پایدار، حبیب الله، حیات و مرگ تمدن‌ها، ص ۵۰ و ۵۱.

[۱۳۵]. مؤمن، ۲۹.

[۱۳۶]. زخرف، ۵۱-۵۳.

[۱۳۷]. غافر، ۲۶.

[۱۳۸]. قصص، ۳۸.

[۱۳۹]. شعراء، ۲۳.

[۱۴۰]. طه، ۳۹.

[۱۴۱]. ابن لطف، دیلمی، عبدالوهاب، معالم الدعوه في قصص القرآن کریم، ج ۲، ص ۷۴۰ وجواد، محمدعلی - خط الانبیاء، و المواجهه، تألیف: محمد علی جواد.

[۱۴۲]. مؤمنون، ۴۷.

[۱۴۳]. شعراء ۱۹.

[۱۴۴]. عنکبوت، ۳۸.

[۱۴۵]. ر. ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۴۴؛ تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۱۷۴ و تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۲۲۸.

[۱۴۶]. نمل، ۲۴.

[۱۴۷]. زخرف، ۵۱.

[۱۴۸]. یونس، ۸۸.

[۱۴۹]. ر. ك: تفسير في ظلال القرآن، ج ۶، ص ۱۸۱۷ فضل الله محمد حسين - تفسير من وحي القرآن، ج ۱، ص ۳۴۳.

[۱۵۰]. غافر، ۲۹.

[۱۵۱]. زخرف، ۵۱.

[۱۵۲]. غافر، ۳۷ و ۳۶. قصص، ۳۸.

[۱۵۳]. شعراء، ۲۳.

[۱۵۴]. شعراء، ۳۱.

[۱۵۵]. مؤمن، ۲۶.

[۱۵۶]. تفسير في ظلال القرآن، ج ۵، ص ۳۰۷۸.

[۱۵۷]. تفسير نمونه، ج ۲۰، ص ۸۰.

[۱۵۸]. طه، ۹۶.

[۱۵۹]. نمل، ۴۹.

[۱۶۰]. تفسير نمونه، ج ۱۵، ص ۴۹۶.

[۱۶۱]. نوح، ۲۳.

[۱۶۲]. تفسير في ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۷۱۶.

[۱۶۳]. نوح، ۲۴.

[۱۶۴]. بقره، ۲۵۸.

[۱۶۵]. تفسير نمونه، ج ۲۰، ص ۸۰ در اوایل سال ۱۳۵۷ پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، شاه مقبور به عنوان دل سوزی می‌گفت: «من از آن می‌ترسیم که این شورش‌ها آسیبی به دین برساند» البته دینی که او از آن دم می‌زد جز همان آیین ستم شاهی نبود که در کنار خدا و میهن قرار می‌گرفت و خود را درکنار آفریدگار جهان قرار می‌داد. یعنی می‌ترسم که سلطنت من به خطر افتد. منشور جاوید، ج ۱۲، ص ۱۱۰.

[۱۶۶]. المفردات في غريب القرآن، ص ۴۷۳.

[۱۶۷]. تفسير نمونه، ج ۲، ص ۱۷۰ و ج ۶، ص ۲۲۰ و ر. ك: تفسير الميزان، ج ۸، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.

[۱۶۸]. نصری، عبدالله، مباني رسالت انبياء در قرآن، ص ۷۷.

[۱۶۹]. یونس، ۸۸.

[۱۷۰]. مؤمن، ۲۱ و ۴۲ و ر. ك: عنكبوت، ۳۹.

[۱۷۱]. هود، ۲۷ .

[۱۷۲]. اعراف، ۸۸ .

[۱۷۳]. تفسير الميزان، ج ۸، ص ۲۴۲.

[۱۷۴]. اعراف، ۶۰.

[۱۷۵]. اعراف، آيه ۷۵.

[۱۷۶]. بقره، ۲۴۷.

[۱۷۷]. راغب اصفهانی، المفردات في غريب القرآن، ص ۷۴ .

[۱۷۸]. ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۱۷.

[۱۷۹]. مجمع البيان، ج ۶، ص ۶۲۵.

[۱۸۰]. تفسير في ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۲۱۷.

*نویسنده: دکتر احمدعلی افتخاری استاد دانشگاه اصول الدین